

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش
بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدش
ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال
مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایدش

در کتاب‌های علوم مدیریت با مفهوم جَوّ، به‌خصوص جو مثبت و منفی، به‌صورت نظری آشنا شده بودم ولی فرصت آن پیش نیامده بود که به‌صورت عملی آن را درک کنم. تا این که بعد از اتمام تحصیلات تکمیلی و بنا به تعهد خدمت به آموزش و پرورش به شهرستان محل خدمتم مراجعه کردم. در آن سال مرا به یک دبستان واقع در شهر فرستادند. کارکنان آن جا پرسابقه و در شرف بازنشستگی بودند. مدیر دبستان بر حفظ وضع موجود تکیه می‌کرد، ورود و خروج همکاران را زیر نظر داشت و بخش‌نامه‌های اداره را مثل تکلیف شب انجام می‌داد و از ما هم می‌خواست انجام دهیم. به این ترتیب سال تحصیلی ۱۳۸۵ - ۱۳۸۴ سپری شد.

در ابتدای سال بعد (۱۳۸۶ - ۱۳۸۵) ابلاغ مرا به علت پایین بودن امتیازاتم، برای یک روستای خیلی دور نوشتند. خیلی ناراحت بودم. این موضوع مرا به شدت آزار می‌داد؛ چون از یک طرف دارای مدرک کارشناسی ارشد بودم و از طرفی رفتن از شهر به یک روستای درجه سه برایم مشکل بود. اما چاره نبود و رفتم. روزهای اول ارتباطم با همکاران و با مدیر رضایت‌بخش نبود. فقط در این اندیشه بودم که چه‌طور از این روستا فرار کنم؛ اما تمام تلاش‌هایم با شکست مواجه شد و به ناچار در روستا استقرار یافتم.

با گذشت چند هفته با محیط روستا، مدرسه، همکاران و مدیر بیشتر آشنا شدم. مدیر مدرسه مردی علم دوست بود و از مطالعه و روش‌های نوین تدریس استقبال می‌کرد. از این رهگذر من به مطالعه و استفاده از اندوخته‌های خود در موقعیت واقعی بیشتر راغب شدم. وجود چنین جَوّی، همراه با تشویق مدیر به نوآوری‌های آموزشی، موجب گشت که مدرسه از لحاظ شرکت در جشنواره‌ی الگوهای برتر تدریس، نوشتن مقاله، پژوهش، استفاده از آزمون‌های پیشرفت تحصیلی و ارتباط نزدیک با اولیا به یکی از مدارس نمونه‌ی شهرستان تبدیل شود.

صمیمیت، خون‌گرمی، عدم تبعیض بین همکاران، توجه به پیشنهادهای آموزگاران و تلاش در جهت رفاه شخصی معلمان جَوّ عاطفی پر نشاطی را در مدرسه فراهم آورده بود به‌طوری‌که همکاران از بودن در مدرسه و کار در آن احساس رضایت می‌کردند. پختگی شخصیت مدیر، استقلال فکری او، تنظیم برنامه‌ی سالانه و تجربه‌ی کافی، از او مدیری ساخته بود که کمتر تحت تأثیر نوسانات محیطی قرار می‌گرفت.

با این که روستا در منطقه‌ای واقع شده بود که اولین و بیش‌ترین برف منطقه به آن جا می‌بارید، اما طوری بود که مشکلات رفت و آمد و معیشت زندگی با ورود به مدرسه فراموش می‌شد و من با خود می‌گفتم: این مدرسه روستایی کجا و آن دبستان شهری پارسال کجا؟!

اینک بر خود وظیفه می‌دانم که از زحمات بی‌دریغ آن مدیر خوب، یعنی آقای علی ساعدی کمال تشکر را به عمل آورم و موفقیت در کارها و خوشبختی در زندگی را برای او آرزو کنم.

درست است!

خسرو محمدی